

## فرهادی و نگرستن «از وجه ابدی»

منبع: سایت زیتون، روز جمعه، مورخ: ۹۵/۱۲/۱۳

«ناه کردن به جهان از وجه ابدی عبارتست از نظر کردن در آن به مثابه کل - ولی کل کرانمند. احساس جهان به مثابه کل کرانمند - این است آنچه رازآلود است.»

لودویگ ویتگنشتاین

از شنیدن خبر کسب جایزه اسکار اصغر فرهادی نازنین، به خاطر فیلم «فروشنده» حقیقتاً خرسند شدم. بار دوم است که فرهادی به این موفقیت بزرگ دست می‌یابد و برای فرهنگ و هنر ایران زمین، افتخار می‌آفریند. تا کنون سه نوشتار درباره سینمای فرهادی منتشر کرده‌ام؛ «نگاهی اخلاقی به درباره‌الی»، «تنگنای عدالت و فراخنای اخلاق»، ناظر به فیلم «جدایی نادر از سیمین» و «انسانهای خاکستری سینمای فرهادی»<sup>۱</sup>. از بخت بلندم، نوشته‌ام در باب «درباره‌الی»، اسباب آشنایی و دوستی ام با جناب فرهادی شد؛ دوستی‌ای که مجال و توفیق دیدار و گفتگوهای متعدد با ایشان را، روزگاری که ایران بودم، فراهم کرد. مسائل و دغدغه‌های وجودی اصیلی در ذهن جوآل و جستجوگر و نا آرام فرهادی خلجان می‌کند؛ سالهاست او دلمشغول مقولاتی چون «مسئله شر»، «عفو و بخشش»، «خیانت»، «خودکشی»، «دروغ»، «تعارضات اخلاقی»، «تقابل اخلاق و حقوق»، «جبر و اختیار»، «انسان در موقعیت».. است و آنها را در آثارش به تصویر می‌کشد.

«فروشنده» قصه زوج جوانی است که به منزل جدید اسباب کشی کرده اند؛ ظاهراً پیش از ایشان زنی روسپی در این خانه زندگی می‌کرده؛ مرد مسنی که پیشتر به این خانه رفت و آمد داشته، بدون اینکه بداند زن روسپی منزلش را عوض کرده، دوباره به سر وقت او می‌آید. زنگ می‌زند، رعنا هم به تصور اینکه همسرش به منزل برگشته، بدون اینکه سؤال کند، در را باز می‌کند. مرد مسن به درون خانه می‌آید و به سراغ رعنا که در حمام بود، می‌رود؛ پس از نزاعی که میان او و رعنا در می‌گیرد و در آن هر دو زخمی و مجروح می‌شوند، مرد سراسیمه و دلنگران، منزل را ترک می‌کند، به نحوی که مجالی نمی‌یابد تا ماشین خود را بردارد و از مهلکه بگریزد. عماد، پس از جستجوی مجدانه، از طریق پلاک ماشین، مرد مسن را که به همسرش رعنا تعرض کرده بود، پیدا می‌کند و از او می‌خواهد که ماجرا را توضیح دهد. مرد مسن، می‌گوید که اگر می‌دانست آن زن دیگر در آن خانه زندگی نمی‌کند، قطعاً وارد منزل نمی‌شد؛ اگر رعنا در را باز نمی‌کرد، پای به منزل ایشان نمی‌گذاشت. وقتی وی با سؤال

۱. نگاه کنید به:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/155.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/173.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/442.pdf>

از سرِ عصبانیتِ عماد مواجه می‌شود که وقتی وارد شدی و وضعیت منزل را دیدی و فهمیدی اشتباه آمده‌ای، چرا وارد حمام شدی؟؟ مرد مسن، سرش را به زیر می‌اندازد و می‌گوید: وسوسه شدم.

خشونت و رفتار خشن از مضامین «فروشنده» است؛ هم خشونت چاشنی رفتار مرد مسن است، هنگامی که به رعنا تعرض می‌کند؛ هم رفتار عماد که مرد مسن را که بیماری قلبی دارد، در خانه حبس می‌کند و علاوه بر آن سیلی محکمی به گوش او می‌نوازد، خشونت آمیز است. هر چند در انتهای فیلم، که مشخص نیست مرد مسن که دچار حمله قلبی شده، زنده می‌ماند یا نه، در سکانسی از قیافه محزون عماد می‌توان حدس زد که از آنچه بین او و مرد مسن رفته، پشیمان است؛ اما فرهادی در مقام محکوم کردن عماد نیست؛ بلکه موقعیت بغرنجی را که او در آن واقع شده، نظاره می‌کند و به تصویر می‌کشد.

اگر چه در «فروشنده»، تجاوز و تعدی و خشونت موضوعیت دارد، اما «انسان در موقعیت»، محوریت و مرکزیت دارد و گریبان فرهادی را رها نمی‌کند؛ انسانی که محصول شرایط است و تخته بند زمان و مکان. فرهادی نه در پی تبرئه مرد مسن متجاوز است و نه در پی تبلیغ این عمل غیرانسانی و رمانده؛ بلکه، شرایط و محدودیت‌ها و پیچیدگی‌ها و امور تصادفی ای<sup>۱</sup> را به تصویر می‌کشد که علی‌الاصول می‌توانست به نحو دیگری رخ دهد؛ در عین حال، همین امور تصادفی و اتفاقی، در مناسبات انسانی بسی بیش از آنچه می‌پنداریم، نقش ایفا می‌کنند؛ مناسبات و روابط انسانهای خاکستری و متوسط‌الحالی که نه قدیس و بری از خطایند و نه رذالت و پلشتی مجسم. فی‌المثل، اگر در «فروشنده»، رعنا گوشی را برداشته بود و سؤال می‌کرد که چه کسی پشت در است، در را باز نمی‌کرد و امور به نحو دیگری پیش می‌رفت؛ یا اگر رعنا حمام نبود، وقتی مرد مسن وارد آپارتمان می‌شد و او را می‌دید، از راه رفته برمی‌گشت و اتفاقات بعدی رخ نمی‌داد. و یا اگر عماد و رعنا متعلق به فرهنگ دیگری بودند، از واگویی آنچه رخ داده، برای دوستان و همسایگان، پروایی نداشتند و به جای پیگیری شخصی مسئله، اولین کاری که می‌کردند، مراجعه به پلیس بود؛ یا اگر.... امور و مؤلفه‌های پیش‌بینی نشده متعددی از این دست، در تصمیمات و کنشهای روزمره ما ریزش می‌کند و مدخلیت می‌یابد. هر چند نباید بر برخی کنشها و رفتارها مهرتایید زد و آنها را موجه انگاشت؛ در عین حال، تأمل در زمینه و زمانه بروز چنین تصمیمات و کنشهایی و نقش امور پیش‌بینی نشده در تحقق‌شان، دست کم آنها را قابل فهم تر می‌کند و درک ما از عالم پیچیده و توبرتوی انسانی را ژرفتر و جامع‌الاطرف تر.

می‌توان «فروشنده» را با «نوبت عاشقی»، ساخته محسن مخملباف مقایسه کرد. در «نوبت عاشقی» نیز، به رغم اینکه عشق ممنوعه و مناسبات و روابط خارج از عرف میان «گزل» و «موبور» و «مومشکی» موضوعیت دارد؛ اما، به مصداق «گندمش بستان که پیمانان است رد»، باید از سطح و ظاهر عبور کرد و در پس آن، دلمشغولی اصلی مخملباف را دید و در آن تأمل کرد: «انسان در موقعیت» و «دشواری قضاوت». در یکی از سکانسهای انتهای فیلم، قاضی می‌گوید: هنگامی که در هر صحنه دادگاه، خودم را جای هر یک از شخصیت‌های درگیر در این مثلث عشقی می‌گذاشتم، به ایشان حق می‌دادم و داوری کردن برایم دشوار بود؛ از اینرو شغل قضاوت را رها کردم. مثلث عشقی در «نوبت عاشقی» که از قضا شبیه به مثلث عشقی در «گذشته» فرهادی است، طریقت دارد و صرفاً محملی است

برای نشان دادن پیچیدگی های عالم انسانی و دشواری قضاوت کردن در سیاق های گوناگون. فرهادی در «فروشنده»، بیش از هر چیز، دلمشغول امور تصادفی و پیش بینی نشده ای است که سبب تحقق و یا عدم تحقق کنش های انسانی می شوند؛ اموری که خیلی از مواقع از چشم بیننده و ناظر بیرونی دور می ماند.

فیروز نادری در کنفرانس خبری پس از مراسم «اسکار» گفت: هدف فرهادی از انتخاب وی و انوشه انصاری، دعوت به نگرستن به زمین از فضا بوده؛ که اگر چنین کنیم، برخی از مرزهایی که در عالم انسانی ترسیم شده اند، رنگ خواهند باخت. بصیرت و اخگر تامل برانگیز و عافیت سوزی است؛ نگرستن به جهان از فضا یا نظر کردن در جهان از مرز عالم، آنچه ویتگنشتاین از آن به «از وجه ابدی»<sup>۱</sup> تعبیر می کرد،<sup>۲</sup> خلاف آمد عادت عمل کردن است و هم نورد افقهای دور شدن. تو گویی، در این وضعیت، فرد سرمه ای بر چشم می کشد و «از سر ربوه» و از بالای بلندی در مناسبات و روابط انسانی در جهان پیرامون نظر می کند و آنها را به نحو دیگری می بیند و می فهمد و معنا می کند؛ نظیر هنگامی که انسان از پشت پنجره هواپیما به زمین نگاه می کند. این نگاه، از جنس «حادثه عشق» است و در آن، گیر و گرفت ها و محدودیت های ابدی انسانهای خاکستری قابل فهم می شود، نگرشی که متضمن «صدای کاهش مقیاس»<sup>۳</sup> است و «سبکی مطبوع هستی»<sup>۴</sup> را بر می کشد و کثرت و تنوع درعالم انسانی را می پذیرد و همگان را نشستگان بر سر یک سفره و ساکنان یک شهر می بیند و اختلاف میان مؤمن و گبر و یهود را ناشی از تفاوت در «نظرگاه» می بیند<sup>۵</sup> و کثیری از جوش و خروش ها، خط کشی ها، نزاع ها، خصومت ها، جدالها و برافروخته شدن ها را بی وجه می بیند و به محاق می برد، که: «ما هیچ، ما نگاه» و «بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق تر است».

به عنوان یک ایرانی، از اینکه هموطن هنرمند خوشفکر و خوش نام و خلیق و خلّاقی چون اصغر فرهادی هستم، به خود می بالم.

## ۱. sub specie eterni

۲. ویتگنشتاین این تعبیر را از اسپینوزا، فیلسوف هلندی قرن هفدهم، وام کرده است. ابتدائاً، اسپینوزا «از وجه ابدی» را در آثار خویش بکار برد؛ سپس، در دهه دوم سده بیستم، روزگاری که لودویگ جوان در حال نوشتن «رساله منطقی-فلسفی» بود، از این تعبیر مدد گرفت. درعین حال، ویتگنشتاین، بر خلاف اسپینوزا، «از وجه ابدی» را به معنای نظر کردن در جهان پیرامون از مرز عالم و از منظر «سوژه متافیزیکی» بکار برده و از این حیث متأثر از کانت است که از مقولات و مفاهیمی چون «مقوله فاهمه»، «ایده آلیسم استعلایی» و «من استعلایی» در «نقد عقل محض» استفاده کرده است.

۳. برگرفته شده از شعر دل انگیز «ورق روشن وقت»، از دفتر «حجم سبز» سهراب سپهری:

«پشت شیشه تا بخواهی شب / در اتاق من طینی بود از برخورد انگشتان من با اوج / در اتاق من صدای کاهش مقیاس می آمد / لحظه های کوچک من تا ستاره فکر می کردند / خواب روی چشم هایم چیزهایی را بنا می کرد / یک فضای باز، شن های ترنم، جای پای دوست».

۴. میلان کوندرا، در رمان «بار هستی» از اوقاتی یاد می کند که در آن انسان از هوا هم سبک تر می شود، تقریباً به پرواز در می آید و از زمین دور می گردد؛ وی برای نامیدن این احوال اگزستانسیل، با پیش چشم داشتن سخنان پارمیندس، اصطلاح «سبکی مطبوع هستی» را بر ساخته است. جهت بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

میلان کوندرا، بار هستی، ترجمه پرویز همایون پور، تهران، قطره، ۱۳۸۷، چاپ سیزدهم، بخش یکم.

۵. اشاره به یکی از ابیات نغز «مثنوی» جلال الدین رومی:

از نظرگاه است ای مغز وجود / اختلاف مؤمن و گبر و یهود